

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

از آنها را متذکر شده‌اند؛ از آن جمله کتابهای: عمل رجب، عمل شعبان و عمل رمضان. در این زمینه، آقا بزرگ نوشته است: گویا مناجات شعبان که با این جمله آغاز می‌شود: «اللهم صل علی محمد و آله و اسمع دعائی اذ ادعولک» و در کتاب عمل شعبان، از آن سخن رفته، از این شخص است و نه از ابن خالویه، مؤلف کتاب الآل؛ چنان که ابن نجار^۸ ذکر کرده و ابن طاوس نیز، در اقبال الاعمال،^۹ از او پیروی نموده است.^{۱۰} سپس خود وی در جای دیگری گفته است که کتاب الآل نیز، از ابن خالویه فارسی است و نه از ابن خالویه ساکن حلب و پس از آن بلافاصله گوید که این کتاب الآل غیر از کتاب الآل حسین بن خالویه است.^{۱۱}

به هر حال، ابن خالویه یکی از شیفتگان و علاقه‌مندان کتاب بود،

بخش دهم

۲۵. ابن خالویه فارسی^۱ (سده چهارم هجری / دهم میلادی)
ابوالحسن علی بن محمد بن یوسف بن مهجور «ابن خالویه» فارسی، فقیه و محدث موثق شیعی.

تاریخ تولد و زادگاه وی دانسته نیست و از زندگانی او نیز، اطلاع دقیقی نداریم. در منابع و مصادر، دو نفر به این عنوان معرفی شده‌اند که یکی از آنها قاضی بوده است، افندی و دیگران در این باره گفته‌اند که به احتمال زیاد هر دو نفر یکی هستند.^۲

استادان و مشایخ وی نیز شناخته نیستند، جز اینکه نوشته‌اند او از ابراهیم بن عبدالصمد بن موسی بن محمد، روایت کرده است و خود از مشایخ نجاشی می‌باشد؛ چنان که در «ترجمه»^۳ ۹۵۲، ذیل شرح حال محمد بن ابراهیم امام، گوید: «اخبرنا القاضي ابوالحسن علي بن محمد بن يوسف بصرمن رأى، قال حدثنا ابراهيم بن عبدالصمد بن موسی بن محمد»^۳ و اینکه در شرح حال خود وی آورده است که: «اخبرنا عنه عدة من اصحابنا»^۴ منافاتی ندارد که از مشایخ وی باشد؛ زیرا ممکن است در عین اینکه شیخ نجاشی بوده، نجاشی کتابهای ابن خالویه را به واسطه از او روایت کرده باشد.

نجاشی در مورد ابن خالویه فارسی، چنین اظهار نظر کرده است که وی از اصحاب ما و موثق است و بسیار حدیث شنیده، سپس درباره کتابها و کتابخانه‌اش گوید: بیشتر کتابهای او فروخته شد.^۵ دیگران نیز نوشته‌اند که او فردی بسیار درستکار و فروتن بود و از خشم می‌پرهیخت.^۶ از جمله علامه او را موثق و از علمای شیعه، به شمار آورده است.^۷

ابن خالویه، دارای آثار و تألیفاتی است که رجال‌نویسان برخی

۱. رجال نجاشی، ۱۰۰/۲، ۲۵۴؛ رجال ابن داود، ص ۱۴۱؛ رجال علامه حلی، ص ۱۰۱؛ مجمع الرجال قهپائی، ۲۲۴/۴؛ جامع الرواة، ۶۰۲/۱؛ ریاض العلماء، ۲۵۹/۴ - ۲۶۱؛ اقبال الاعمال ابن طاوس، ص ۶۸۵؛ منتهی المقال، ۷۱/۵؛ نقد الرجال تفرشی، ۳۰۲/۳؛ معجم رجال الحدیث، ۱۸۲/۱۲؛ هدیه الاحیاب، ص ۵۶؛ ریحانة الادب، ۴۹۵/۷؛ فرهنگ زندگی نامه‌ها، ۳۹۳/۱؛ طبقات اعلام الشيعة (قرن الرابع)، ص ۲۰۸ - ۲۰۹؛ الذریعة، ۳۸/۱ و ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶؛ قاموس الرجال، ۵۷۷/۷؛ فوائد الرضویة، ص ۳۲۹؛ تنقیح المقال، ۳۰۹/۲.

۲. ریاض العلماء، ۲۵۹/۴ - ۲۶۰.

۳. رجال نجاشی، ۲۵۴/۲ (شماره ۹۵۲).

۴. همان، ۱۰۰/۲.

۵. همانجا.

۶. فرهنگ زندگی نامه‌ها، ۳۹۳/۱.

۷. رجال علامه حلی، ص ۱۰۰.

۸. آقا بزرگ این مطلب را نوشته؛ ولی در تاریخ ابن نجار، که ذیلی بر تاریخ بغداد است، شرح حالی از حسین بن احمد بن خالویه، موجود نیست و احتمال دارد که ابن طاوس، نسخه‌ای از تاریخ ابن نجار را در اختیار داشته که کامل تر از نسخه چاپی موجود است.

۹. اقبال الاعمال، ص ۶۸۵.

۱۰. الذریعة، ۳۹۰/۱۸؛ طبقات اعلام الشيعة (قرن الرابع)، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.

۱۱. الذریعة، ۳۸/۱.



چنان‌که از گفته‌های نجاشی و دیگران، در مورد فروش بیشتر کتابهای او، به خوبی بر می‌آید و نشان می‌دهد که ابن‌خالویه کتابخانه‌ای مهم داشته که در آن کتابهای فراوانی، غیر از آثار خودش، وجود داشته و پیش یا پس از مرگ وی بیشتر آن کتابها به فروش رفته است. همچنین از سخنان نجاشی بر می‌آید که ابن‌خالویه در سامرا می‌زیسته؛^۱ ولی از تاریخ درگذشت وی، جز اینکه از اعلام قرن چهارم بوده، اطلاعی در دست نیست.

۲۶. ابوبکر رازی^۲ (۲۵۱-۳۱۳ ق / ۸۶۵-۹۲۵ م)

ابوبکر محمد بن زکریای رازی، پزشک، فیزیکدان، کیمیاگر و یکی از بزرگ‌ترین پزشکان بالینی اسلامی در قرون وسطی و از فیلسوفان نامدار جهان اسلام.

وی در آغاز شعبان ۲۵۱، در ری دیده به جهان گشود. گرچه برخی تاریخ تولد او را سال ۲۳۶ قمری نوشته‌اند؛ ولی همان قول اول مشهورتر است. رازی در همان زادگاه خویش و در همان دوران خردسالی، به تحصیلات ژرف خود، در فلسفه، ریاضیات، نجوم و ادبیات روی آورد و گویا توجه او به فراگیری کیمیا نیز، در همان دوران جوانی وی صورت گرفته باشد.

ابن‌ابی‌اصیبه، نوشته است که وی از همان خردسالی، اشتیاق فراوانی به فراگیری علوم عقلی داشته^۳ و ابن‌ندیم گوید: او برای کسب دانش و یادگیری، پیوسته از شهری به شهر دیگر می‌رفت.^۴

رازی به گفته ابن‌ابی‌اصیبه، در بزرگسالی، روی به آموزش دانش پزشکی آورد و استاد او در این دانش، علی بن ربیع طبری بوده است.^۵ این سخن مطلقاً نادرست است؛ زیرا ابن‌ربیع طبری تا سال ۲۲۴ قمری، که سال اسارت مازیارین قارن است، دبیروی بوده و پس از آن به بغداد رفته و میان این تاریخ و تاریخ تولد محمد بن زکریای رازی، ۲۷ سال فاصله است و چون رازی به تصریح ابوریحان بیرونی^۶ و ابن‌ابی‌اصیبه، دانش پزشکی را در کهنسالی فرا گرفته، باید بر این ۲۷ سال، دست کم، ۲۵ سال دیگر بیفزاییم؛ در حالی که بسیار بعید است که علی بن ربیع، تا این روزگار، که مصادف نیمه دوم سده سوم هجری است، زنده مانده باشد.

استاد رازی در فلسفه نیز، به درستی روشن نیست. ابن‌ندیم نوشته است که مردی معروف به «بلخی» استاد فلسفه رازی بوده است و مدعی است که کتابهایی در علوم مختلف به خط او دیده و در عهد او آثار بلخی در خراسان شهرت بسیاری داشته است.^۷ گویا مراد از «بلخی» که در خراسان شهرت داشته، ابوزید احمد بن سهل بلخی، فیلسوف بزرگ خراسان و شاگرد کندی است.

ناصر خسرو، شخصی به نام «ایران‌شهر» را استاد فلسفه رازی دانسته و اضافه کرده که رازی سخنان استاد خود را با الفاظ زشت ملحدانه بازگفته است.^۸

رازی در آغاز به علم سیمیا و کیمیا و آنچه به این دانش تعلق داشت مشغول بود و در این رشته، تصنیفاتی نیز دارد. برخی نوشته‌اند که وی در ابتدا زرگر و یا صیرفی بوده و شاهد بر این امر، گفته ابن‌ابی‌اصیبه است که گفته: نسخه‌ای از کتاب المنصوری را یافته یا دیده است که بسیار قدیمی بوده و اول آن ساقط شده و بیشتر آن نیز از کهنگی سوخته بوده، و عنوان آن چنین بوده است: کناش المنصوری، تألیف محمد بن زکریا رازی صیرفی و کسی که این نسخه نزدش بوده، به وی گفته که این خط رازی است.^۹ با توجه به این نوشته و شهادت ابن‌ابی‌اصیبه، وی صیرفی بوده و نه چنان‌که شهرزوری گفته که وی رنگرز بوده است و گویا وی صیرفی را

۱. رجال نجاشی، ۱۰۰/۲، ۲۵۴.

۲. طبقات الحکماء ابن‌جلجل، ص ۷۷ - ۸۰؛ الفهرست ابن‌ندیم، ص ۳۵۶ - ۳۵۹؛ طبقات الامم قاضی صاعد، ص ۳۳؛ تاریخ حکماء الاسلام، ص ۲۱ - ۲۲؛ اخبار العلماء باخبار الحکماء قفطی، ص ۲۷۱ - ۲۷۷؛ مروج الذهب مسعودی، ۱۷۷/۸؛ زادالمسافرین ناصر خسرو، ص ۹۸؛ عیون‌الانباء، ص ۴۱۴ - ۴۲۱؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۱۵۸؛ وفيات الاعیان، ۱۵۷/۵ - ۱۶۱؛ مسالک الابصار، ج ۵، ق ۲، برگ ۳۰۱ - ۳۰۳؛ نزهة الارواح و روضة الافراح شهرزوری، ص ۳۵۶ - ۳۵۸؛ العبر ذمیه، ۱۵۰/۲؛ تاریخ الاسلام ذمیه (حوادث و وفيات ۳۱۱ - ۳۲۰ ق)، ص ۴۲۶ - ۴۲۷؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۵۴/۱۴ - ۳۵۵؛ دول الاسلام، ۱۸۸/۱؛ معجم البلدان، ۸۹۸/۲؛ الزافی بالوفیات، ۷۵/۳ - ۷۷؛ نکت الهمیان، ص ۲۴۹ - ۲۵۰؛ مرآة‌الجانان، ۲۶۳/۲ - ۲۶۴؛ الهدایة و النهایة، ۱۴۹/۱۱؛ النجوم الزاهرة، ۲۰۹/۳؛ مفتاح السعادة، ۲۶۸/۱ - ۲۶۹؛ شذرات الذهب، ۲۶۳/۲؛ كشف الظنون، ۵۷۷/۱، ۶۲۸، ۱۰۱۵ و ۱۲۱۵/۲، ۱۴۰۳، ۱۸۶۲؛ دیوان الاسلام، ۳۴۴ - ۳۴۵؛ هدیه السارفین، ۲۷/۲؛ روضات الجنات، ۳۰۰/۷ - ۳۰۲؛ الاعلام زرکلی، ۱۳۰/۶؛ معجم المؤلفین، ۶/۱۰ و ۳۰۴/۳؛ المجددون فی الاسلام، ص ۱۴۱ - ۱۴۴؛ تاریخ الفلوسفة فی الاسلام، ص ۸۹ - ۹۳؛ العلماء المسلمون، ص ۴۱ - ۴۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ص ۲۸۹/۱ - ۲۹۳، ۳۴۴ - ۳۴۵، ۳۴۸ - ۳۴۹؛ ریحانة‌الادب، ۲۸۶/۲ - ۲۸۷؛ فهرست کتابهای چاپی عربی مشار، ص ۳۰۱، ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۳۳، ۵۳۰، ۶۰۳، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۹، ۸۸۶، ۹۰۵، ۹۱۰، ۹۲۰؛ مؤلفین کتاب چاپی فارسی و عربی مشار، ۴۸۵/۵ - ۴۸۷؛ تاریخ التراث العربی سزگین، ۴۰۵/۴ - ۴۱۶؛ فهرست مقالات فارسی افشار، ۴۹۵/۱، ۱۱۰۵، ۱۱۲۱، ۱۲۴۳، ۱۲۷۲، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۸، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۱۳، ۱۳۱۳، ۴۹۱۳ و مجلدات دیگر؛ بروکلان، ۲۳۳/۱ - ۲۳۵ و ذیل ۴۱۷/۱ - ۴۲۱؛ دائرة‌المعارف الاسلامیة، ۴۵۱/۹ - ۴۵۷.

۳. عیون‌الانباء، ص ۴۱۴.

۴. الفهرست ابن‌ندیم، ص ۳۵۶.

۵. عیون‌الانباء، همان‌جا.

۶. رسالة للبرونی فی فهرست کتب محمد بن زکریا رازی، ص ۶.

۷. الفهرست ابن‌ندیم، ص ۳۵۶.

۸. زادالمسافرین، ص ۹۸.

۹. عیون‌الانباء، ص ۴۱۹ - ۴۲۰.

شنید، بسیار شگفت زده شد.

رازی بار دیگر به بیمارستان رفت و این بار کودکی را دید که تازه متولد شده و دو صورت دارد با یک سر، از پزشک بیمارستان عضدی، درباره این موضوع حیرت‌انگیز و کودک شگفت آور، پرسید و پزشک، دلیل آن را برای رازی شرح داد و رازی از این ماجرا نیز بسیار تعجب کرد، وی هر روز از چیزی و علت آن پرسش می‌نمود و پزشکان دلایل آن را شرح می‌دادند و از آنجا علاقه قلبی فراوانی به این علم پیدا کرد و به فراگیری آن پرداخت و در آن مهارت فراوانی به دست آورد و یکی از نامداران این رشته گردید.

ابن ابی‌اصیبه، پس از نقل این حکایات، مطالبی آورده است که موضوعات یاد شده را در علل روی کرد رازی به دانش پزشکی رد می‌کند؛ زیرا نوشته است که بعضی گفته‌اند: رازی یکی از کسانی است که در بنای بیمارستان عضدی در بغداد، نقش اساسی داشته است و اضافه کرده که عضدالدوله در هنگام تأسیس این بیمارستان از رازی در مورد مکان ساختن بیمارستان، نظرخواهی کرد و رازی به غلامان خویش دستور داد تا در هر ناحیه‌ای از بغداد، قطعه‌ای گوشت آویزان کنند و ببینند کدام یک از آن قطعات که در نواحی مختلف قرار داده شده، دیرتر فاسد می‌شود و چون قطعه‌گوشتی که در جایگاه بیمارستان قرار داده شده بود، دیرتر فاسد شد، مشخص گردید که مکان مناسبی برای ساختمان بیمارستان است. از این رو، به عضدالدوله اشاره کرد که بیمارستان را در همان مکان بسازند.^۵

از این مطلب به خوبی استفاده می‌شود که وقتی رازی به بغداد آمده، به خوبی در دانش پزشکی مهارت داشته است. با این حال، چگونه می‌توان داستان قبلی را پذیرفت که وی وقتی به بغداد آمد و وارد بیمارستان شده، دانش پزشکی نمی‌دانسته است؛ تا اینکه از پزشک و یا داروساز بیمارستان سؤال کرده باشد؟!

از این گذشته، ابن ابی‌اصیبه، در دنباله مطلب قبل، نوشته است که کمال‌الدین ابوالقاسم بن ابی‌تراب بغدادی، کاتب به من خبر داد که وقتی عضدالدوله، بیمارستان را ساخت، خواست تا جمعی از بهترین و عالم‌ترین پزشکان را در آن بیمارستان گرد آورد، از این رو دستور داد تا فهرستی از مشهورترین پزشکان بغداد و اطراف آن را برای وی فراهم سازند. در آن فهرست بیش از صد پزشک نوشته شده بود که

«صائغاً خوانده است.^۱ برخی هم نوشته‌اند که وی در آغاز عود می‌نواخت و در این فن تبحر فراوانی داشت و پس از آن به فراگیری پزشکی پرداخت.^۲»

علت روآوری رازی به دانش پزشکی:

بعضی نوشته‌اند که رازی به علت شغل زرگری که داشت، به آزمایش‌های شیمیایی روی آورد (و از این رو باید او را پدر و نیای علم شیمی دانست)^۳ و این کار را آن قدر ادامه داد، تا به چشم درد مبتلا گردید و برای مداوای خویش، نزد طبیبی رفت تا چشمش را معالجه کند. آن طبیب به رازی گفت: تا پانصد دینار طلا ندهی، من چشم تو را معالجه نخواهم کرد. او به ناچار آن مبلغ را پرداخت کرد و طبیب که از شغل وی خبر داشت، گفت: کیمیای واقعی این است؛ نه آن چه تو به آن مشغول شده‌ای و چشم خود را تلف کرده‌ای. از آن پس، رازی، شغل کیمیاگری و آزمایش‌های گوناگون شیمیایی را رها کرد و به فراگیری دانش پزشکی پرداخت و در این رشته چنان مهارت و تبحر یافت که آثار و تألیفات وی در این رشته، تألیفات و آثار پزشکی پیشینیان را منسوخ ساخت.^۴

ابو سعید زاهد در علت روی کرد رازی به دانش پزشکی، چنین نوشته است: وقتی رازی به بغداد رفت، روزی وارد بیمارستان عضدی در بغداد شد تا آنجا را از نزدیک مشاهده کند. در آنجا با شخصی داروساز، که رئیس داروخانه بیمارستان بود، ملاقات نمود و راجع به داروها از وی پرسش‌هایی کرد. از جمله پرسید نخستین کسی که این داروها را ساخته چه کسی است و یا اولین دارویی که شناخته شده، چیست؟ جواب داد که نخستین داروی شناخته شده، نامش «حی العالم» و اولین کسی که آن را کشف کرده و ساخته شخصی به نام «افلون» از سلاله اسقلیبوس بوده است. علت کشف وی آن بود که ورمی در بازوی افلون، پدید آمد که درد شدیدی داشت، روزی به غلامانش دستور داد که وی را به ساحل نهری که در کنار شهر بود ببرند و چون به آنجا رفت، در کنار نهر گیاهی دید، چون درد فراوانی احساس می‌کرد، اندکی از آن گیاه را بر روی جای متورم شده نهاد تا خنک شود و دردش کم شود، چون مدتی دست خود را با برگهای آن گیاه، بر روی جای متورم نهاد، آرام گرفت و درد آن کم شد.

روز دیگر نیز، چنین کرد و با این کار درمان شد و ورم و درد از بازوی او زایل گردید و چون مردم آن را فهمیدند، دانستند که آن گیاه بوده که درد و ورم او را خوب کرده است؛ لذا آن را «حی‌العالم» نامیدند و بعدها در اثر استعمال فراوان در زبان عامه، مخفف گردید و آن را «حی‌العالم» خواندند. رازی وقتی این ماجرا را از آن داروساز

۱. نزهة الأرواح و روضة الأفراح (تاریخ الحكماء)، ص ۳۵۶.

۲. عیون الانباء، ص ۴۱۶.

۳. مقدمه بر تاریخ علم، ۷۰۵/۱.

۴. نزهة الأرواح و روضة الأفراح (تاریخ الحكماء)، همانجا.

۵. عیون الانباء، ص ۴۱۴-۴۱۵.

از میان آنان با توجه به علم و مهارت و چیرگی آنان، پنجاه تن را انتخاب کرد که رازی یکی از آنان بود، آنگاه از میان آنان ده تن، که از همه بهتر بودند، برگزید که رازی یکی از آنان بود. از آن ده تن نیز، سه نفر را انتخاب نمود که رازی یکی از آن سه تن بود، سپس با توجه به شناخت وی نسبت به رازی و امتیازاتی که داشت، دانست که رازی در میان آن سه نفر از همه برتر است، از این رو او را سرپرست پزشکان بیمارستان خود، قرار داد.^۱

از این مطلب نیز روشن می‌شود که رازی پیش از آن، دانش پزشکی را فرا گرفته بوده و در این فن، چیره دست بوده و از زبده‌ترین پزشکان آن زمان بوده است؛ مگر آنکه بگوییم وی بارها و در ایام جوانی نیز به بغداد آمده و بیمارستان عضدالدوله را پیش از تجدید بنای آن توسط عضدالدوله دیده باشد و اتفاقاً ابن‌ابی‌اصیبه نیز به این مطلب اشاره کرده و نوشته است که نزد من صحیح آن است که رازی پیش از تجدید بنای آن توسط عضدالدوله، به این بیمارستان رفت و آمد داشته است.^۲

به هر حال، رازی پس از ایام جوانی به دانش پزشکی روی آورد و به قول ابوریحان بیرونی پس از مطالعات و تجارب آن استاد در کیمیا صورت گرفته است و این توجه نتیجه عارضه‌ای بود که در چشمان وی، به دلیل تجارب کیمیاگری، به وجود آمد.^۳

رازی، پس از شهرت یافتن و نامور شدن در دانش پزشکی، به خدمت ابوصالح منصور بن اسحاق سامانی، حاکم ری، در آمد و به زودی سمت ریاست بیمارستانی را که در آن شهر تأسیس شده بود، بر عهده گرفت و بعدها چندی در بغداد، به همین شغل، اشتغال داشت؛ اما مدت توقف وی در آن شهر، به درستی روشن نیست؛ زیرا شخصیتی بزرگ و چیره دست در دانش پزشکی که در آن روزگار، شهره بود، طبیعی است که مورد دعوت امیران و پادشاهان عصر خویش باشد، اما آنچه مسلم است آنکه وی در هیچ یک از دیارها، نمانده و قسمت بزرگی از زندگانی خویش را در زادگاهش گذرانده است.^۴

رازی پس از کسب علوم مختلف و مهارت یافتن در رشته‌های گوناگون، خود به تدریس پرداخت و مجلس درس وی از شاگردان بسیار مملو گردید. با این حال، از نام شاگردان وی، اطلاعی در دست نیست؛ گرچه برخی از آنها را در منابع می‌یابیم، از جمله در برخی منابع به ابوالقاسم مقانعی، به عنوان شاگرد وی اشاره شده است.^۵ ذهبی در این مورد نوشته است که رازی عده‌ای شاگرد داشت؛ ولی از شاگردان وی نامی نبرده است.^۶

این‌ندیم در یک مورد به جلسه درس رازی به این صورت اشاره

کرده است که: در جلسه درس وی یک دسته از شاگردان در ردیفهای جلو می‌نشستند، سپس شاگردان دیگر در ردیفهای دوم و سوم و به همین ترتیب شاگردان دیگر در ردیفهای آخر و وقتی کسی می‌خواست مطلبی را از رازی بپرسد و وارد مجلس درس وی می‌شد، ابتدا از اولین شاگرد ردیف آخر می‌پرسید و اگر او نمی‌توانست جواب دهد، از شاگرد ردیف جلو می‌پرسید و همین‌طور اگر او نیز نمی‌دانست از شاگردان ردیف جلوتر می‌پرسید و اگر آنها نیز نمی‌دانستند این کار ادامه می‌داد، تا به خود ابوبکر زکریای رازی برسد و از او مسئله خود را بپرسد.^۷

شیفتگی رازی به کتاب:

در منابع آمده است که رازی علاقه فراوان و شیفتگی خاصی نسبت به کتاب داشت و به دانش پزشکی و کتابهای آن تمایل و دل بستگی ویژه‌ای نشان می‌داد و همیشه می‌کوشید به مطالعه درباره مسائل مشکل و پیچیده پزشکی بپردازد و حقایق و اسرار آنها را کشف کند و دریابد. شیوه و عادت وی این بود که به مطالعه آنچه دیگران از افاضل علما نوشته‌اند، بپردازد و عنایت خاصی به این موضوع داشت؛ حتی در مورد علت علاقه فراوان خود به کتاب و مطالعه، به این شکل، در برخی از آثارش نوشته است که: دوستی نجیب و بزرگوار داشتم که مرا به شب زنده‌داری وا می‌داشت، تا کتابهای بقراط و جالینوس را مطالعه کنم و بخوانم.

همچنین درباره مطالعه گفته است: بسیار مطالعه کردن کتابها و آثار حکیمان و اشراف یافتن بر اسرار آنها و آگاه شدن به محتویات آن آثار، برای هر حکیم بزرگ و والامقام، نافع است. سپس گفته است: حقیقت طب، غایتی است که درک نمی‌شود و معالجه بیماران، به آنچه در کتابها نوشته‌اند، بدون مهارت عملی و تجربی پزشک، خطرناک است!

رازی هیچ‌گاه از استنساخ کتاب و طومار و نامه جدا نمی‌شد و هیچ وقت بر او وارد نمی‌شدی مگر اینکه در حال نوشتن یا چرکنویس و یا پا کنویس کردن کتاب و رساله‌ای بود.^۸

۱. عیون‌الانباء، ص ۴۱۵.

۲. همان.

۳. رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمد بن زکریای الرازی، ص ۶.

۴. تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۲۸۹/۱ - ۲۹۰.

۵. همان، ۶۲۱/۱.

۶. سیر اعلام النبلاء، ۳۵۵/۱۴.

۷. الفهرست، ص ۳۵۶ - ۳۵۷؛ عیون‌الانباء، ص ۴۱۶.

۸. الفهرست، ص ۳۵۷؛ عیون‌الانباء، همانجا.

متمم ساخت، به ویژه در دانشهایی مانند: طب و صنعت!
 ۳. شایسته است که پزشک همیشه به بیماران خویش، مژده صحت و وعده تندرستی و شفا دهد و آنها را امیدوار سازد؛ اگرچه خود به آن وعده‌ها و مژده‌ها اطمینان نداشته باشد؛ زیرا مراجع جسمانی، تابع اخلاقیات نفسانی است.
 ۴. بیماری که به پزشکان مختلف مراجعه می‌کند، ممکن است در خطاهای هر یک از آنها قرار گیرد و بیم آن می‌رود که از خطاهای هر یک از آنها زیان بیند!^۳

آثار و تألیفات رازی:

چنان که اشاره شد، رازی دارای آثار و تألیفات فراوانی بوده که ابن‌ندیم به «۱۴۸» و ابن‌ابی‌اصیبه به «۲۲۹» اثر او اشاره کرده و در آثار خود از آنها نام برده‌اند؛ اما آنچه اکنون باقی مانده و موجود است، عبارت است از:

۱. سرالاسرار، یکی از مهم‌ترین کتابهای رازی در صنعت است که برخی فهرستها و ترجمه‌های لاتین، این کتاب را با کتاب دیگری از رازی به نام الاسرار، اشتباه گرفته‌اند. کتاب سرالاسرار، در تاشکند، به سال ۱۹۵۷م و در تهران، سال ۱۳۴۳ش، به کوشش دانش پژوه، منتشر شده است. این کتاب به زبان روسی و انگلیسی نیز ترجمه شده است.
 ۲. کتاب الاسرار، به کوشش دانش پژوه، در تهران، در ۱۳۴۳ش، منتشر شده و روسکا آن را به آلمانی ترجمه کرده است. همچنین به فارسی نیز ترجمه و به کوشش ح. شیبانی، در تهران، در ۱۳۴۹ش، انتشار یافته است.

۳. المدخل التعليمی، در کیمیا، که به کوشش روسکا، در مجله الاسلام، در ۱۹۳۵م و ترجمه فارسی آن از م. ح. شیبانی، در تهران، در ۱۳۴۶ش، منتشر شده است.

۴. الشواهد، در کیمیا، نسخه‌های متعددی از آن در کتابخانه‌های رامپور و تهران موجود است و روسکا آن را در مجله الاسلام، در ۱۹۳۵م، منتشر ساخته است.

۵. شرف الصناعة، که نسخه‌ای از آن در کتابخانه جارالله، به شماره «۱۰۸۶»، موجود است.

۶. التدبیر، که نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های جارالله، به شماره «۱۰۸۶» و مجلس در تهران، به شماره «۲۸۸۸» و خانقاه نعمت‌اللهیه، در تهران، به شماره «۱۴۵» موجود است.

او چون به شهرهای زیادی مسافرت کرده و با دانشمندان فراوانی ملاقات کرده بود، به آثار و تألیفات گوناگون و مختلف و متنوعی در رشته‌های علوم، دست یافته بود و کتابخانه‌ای مهم و ارزشمند را فراهم ساخته بود و هر جاکتابی می‌یافت، بلافاصله به استنساخ آن می‌پرداخت. اضافه بر این، خود نیز، در رشته‌های گوناگون علمی و فنون مختلف، کتاب، رساله و یا مقاله‌ای نوشته بود و تنها آثار خود وی - که برخی از آنها را تذکره نویسان و تراجم‌نگاران، شمارش کرده‌اند - به بیش از ۲۲۹ کتاب و اثر بالغ می‌شود.^۱ البته ابن‌ندیم کتابهای رازی را از رساله‌های او تفکیک نموده و نوشته است که وی ۱۱۷ کتاب و مقاله و بیش از ۳۱ رساله داشته است.^۲ همه اینها نشانگر آن است که رازی سخت شیفته کتاب و مطالعه آن بوده است.

خصوصیات اخلاقی رازی:

رازی را فردی کریم، بخشنده و نوازشگر و شخصی نیکوکار دانسته‌اند که در حق مردم به نیکی رفتار می‌کرد و نسبت به فقیران و تنگدستان، رأفت و مهربانی داشت، تا آنجا که برای برخی از تنگدستان حقوق و مستمری تعیین کرده بود و آنها را مجانی معالجه و درمان می‌کرد. اوزیرک، هوشیار، مهربان و بامحبت بود در معالجه بیماران و شفایشان کوشش فراوان می‌کرد و همیشه در موضوعات مشکل پزشکی، مطالعه می‌کرد و کوشش می‌نمود که براسرار بیماریها آگاهی یابد و در درمان بیماران، به کار بندد. حکایات شگفت‌آوری از نوع معالجه بیماران و چگونگی مداوای وی و مهربانی او با بیماران، در منابع مختلفی که به شرح حال وی پرداخته‌اند، آورده شده که نشانگر مهارت، توانایی و چیرگی او در این رشته بوده است و ابن‌ابی‌اصیبه، به برخی از آنها اشاره کرده است.

اندازه علاقه، شیفتگی و احساس مسئولیت او در مورد بیماران، درمان آنها، دانش پزشکی و مطالعه آثار گوناگون این رشته، در نصایحی که به پزشکان نموده است، به خوبی نمایان می‌باشد که در اینجا به چند مورد از آنها اشاره خواهیم کرد:

۱. چون عمر کوتاه‌تر از آن است که برای شناخت تک - تک نباتات گیاهی، وقت صرف کنی، پس فرصت را غنیمت شمار و به نباتات گیاهی مشهور بهر دواز و بر آنچه درباره آنها پزشکان و حکیمان، اجماع کرده‌اند و توافق دارند، همت گمار و گیاهان و نباتات دارویی شاذ، کمیاب و نادر را رها کن و به آنچه تا کنون تجربه شده، اکتفا نما و بسنده کن.

۲. آن که به امور طبیعی و علوم فلسفی و قوانین منطقی بی‌اعتناست و به لذتهای زودگذر دنیوی، روی آورده است، باید او را در دانشش

۱. عیون‌الانباء، ص ۴۲۱ - ۴۲۷.

۲. الفهرست، ص ۳۵۷ - ۳۵۹.

۳. عیون‌الانباء، ص ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۱.

۲۷. عیاشی سمرقندی^۵ (م حدود ۳۲۰ ق / ۹۳۲ م)

محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش ابوالنصر سُلمی سمرقندی «عیاشی»، عالم، فاضل، ادیب، مفسر، محدث و از بزرگان فقها و علمای شیعه اثنی عشریه و از قبیله بنی تیم.

تاریخ تولد وی دانسته نیست؛ اما در شهر سمرقند و در خانواده‌ای از اهل سنت دیده به جهان گشود و در همانجا نیز پرورش یافت. وی تا دوران جوانی، مذهب تسنن داشته و سپس به دلایلی که بر ما روشن نیست، مذهب شیعه دوازده امامی را برگزیده است. او بنا به نوشته نجاشی و دیگران، نزد اساتید و شیوخ بسیاری از کوفه و بغداد، حدیث شنیده و روایت کرده و دانش آموخته است که از آن میان می‌توان به: علی بن حسن بن علی بن فضال کوفی و از اصحاب پدر وی حسن بن علی بن فضال، عبدالله بن محمد بن خالد طیالسی، ابراهیم بن محمد بن فارس، ابن ازداد بن مغیره، ابوالعباس بن عبدالله بن سهل بغدادی واضحی، احمد بن عبدان علوی، احمد بن منصور خزاعی، اسحاق بن محمد بصری، جبریل بن احمد و جعفر بن احمد بن ایوب اشاره کرد.^۶

عیاشی در علم، فضل، فهم و ادب، از مقامی رفیع برخوردار شد و در تبهر و تنوع علمی، یگانه زمان خویش گردید. وی به اصول روایت و به علوم و فنون مختلف تسلط کامل یافت و از شهرت علمی

۷. الحجر، که همراه با کتاب المدخل للمدخل الثعلیمی، به کوشش م. ح. شیبانی، در تهران، در ۱۳۴۶ ش، منتشر شده است.

۸. قانون الطب فی الصنعة، که نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های ترکیه، عراق و افغانستان موجود است.

۹. علل المعادن، همراه تلخیص آن توسط مروان بن جناح، موجود در موزه بریتانیا.

۱۰. نکت الرموز، موجود در موزه بریتانیا.^۱

۱۱. رسائل فلسفیه لابی بکر محمد بن زکریا الرازی، که پول کراوس، آنها را گرد آورده (۱۱ رساله) و در مصر، در ۱۹۳۹ م، چاپ کرده است.

۱۲. الحاوی فی الطب، از بهترین و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آثار رازی در رشته پزشکی است، در ۱۴ جلد، چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۷۴-۱۳۸۲ ق.

۱۳. رساله براء الساعة، که ترجمه آن در تهران، در ۱۳۲۶ ش و ۱۳۳۲ ش و در هند به زیور طبع آراسته شده است.

۱۴. السیره الفلسفیه، شرح حال رازی به قلم خودش، به کوشش کراوسی، در ایتالیا، در مجله شرق و چاپ مجدد، به کوشش اقبال آشتیانی، در تهران، در مجله یادگار، سال اول، شماره ۳، ص ۵۷۰، منتشر شده است.

۱۵. المنصوری، در طب که مختصرتر از الحاوی است که ضمن کتاب الکامل فی الصنعة معروف به الملکی، در لیدن، همراه با ترجمه فرانسوی آن، در ۱۹۰۳ م، منتشر شده است.

۱۶. من لا یحضره الطیب، در طب که به کوشش جمال‌الدین معارف پرور، در تهران، در ۱۳۳۴ ش، انتشار یافته است.^۲

۱۷. الجدری و الحصبه، با مقدمه‌ای به زبان لاتین توسط یوهانس شانگ، در لندن، در ۱۷۶۶ م و به کوشش فن‌دیک، در بیروت، انتشار یافته است.

۱۸. مقاله فی الحصبی المتولد فی الکلی و المثانی، به کوشش دی کونگ، با ترجمه فرانسوی آن، در لیدن، در ۱۸۹۶ م، چاپ شده است.

۱۹. منافع الاغذیه و دفع مضارها، همراه با کتاب دفع المضار الاکلیه ابن سینا، در مصر، در ۱۳۰۵ ق، منتشر شده است.^۳

تاریخ درگذشت رازی رانیز، مختلف نوشته‌اند؛ به نظر برخی درگذشت او در حدود ۲۹۰ قمری و به قولی پیش از ۳۰۰ قمری و به گفته بعضی ۳۱۱ قمری بوده است؛ اما ذهبی و بسیاری از متأخران نوشته‌اند که رازی در ۳۱۳ قمری، در بغداد، دیده از جهان فرو بسته است.^۴

۱. تاریخ التراث العربی، سزگین، ۴۱۶-۴۱۴/۴ (۲۷۹-۲۸۲).

۲. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، مشار، ۴۸۵/۵-۴۸۷.

۳. معجم المطبوعات العربیه و المعریه، ۹۱۴/۱-۹۱۵.

۴. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۴۲۷؛ تاریخ التراث العربی، سزگین، ۴۰۵/۴ (۲۷۵).

۵. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۴۴-۲۴۵؛ الفهرست طوسی، ص ۱۳۶-۱۳۹؛ رجال

طوسی، ص ۳۲؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۶، ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۷۰،

۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۵۹۰؛ رجال نجاشی، ۲۴۷/۲-۲۴۹؛ معالم العلماء، ص ۵۸

مجالس المؤمنین، ۴۳۷/۱؛ مجمع الرجال قهبایی، ۴۱/۶؛ امل الآمل، ۱۰۸/۲؛ مقدمه

بحار الانوار، ۲۸/۱؛ جامع الرواة، ۱۹۲/۲؛ خلاصة الاقوال، ص ۷۱؛ مستدرک

الوسائل، ۶۶۵/۳؛ روضات الجنات، ۱۲۹/۶-۱۳۱؛ تنقیح المقال، ۱۸۳/۳؛ منهج

المقال، ص ۳۱۹-۳۲۰؛ هدیة العارفين، ۳۲/۲-۳۳؛ تحفة الاحباب، ص ۳۵؛ فوائد

الرضویه، ص ۶۴۲؛ الکنی و اللقب، ۴۹۰/۲؛ هدیة الاحباب، ص ۲۰۴؛ بروکلان،

ذیل ۷۰۴/۱؛ سفینه البحار، ۳۰۱/۲؛ الاعلام زرکلی، ۹۵/۷؛ اعیان الشیعة، ۵۶/۱۰

معجم المؤلفین، ۲۰/۱۲؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن الرابع)، ص ۳۰۵-۳۰۶؛ معجم

رجال الحديث، ۲۲۷/۱۷-۲۲۸ (۲۲۴-۲۳۰) و ۲۳۱-۲۳۲؛ ریحانة الادب،

۲۲۰/۴-۲۲۱؛ تاریخ التراث العربی، سزگین، ۹۸/۱-۹۹ (۴۲)؛ الذریعة، ۶۱/۱،

۸۵ و نک: فهرست اعلام الذریعة، ۱۶۹۸/۲-۱۶۹۹؛ مرآة الکنب، ۳۸۵/۴؛

الایرانیون و الادب العربی (رجال علوم القرآن) ۱۳۶/۱-۱۴۴؛ معجم المطبوعات

العربیة فی ایران، ص ۲۴۷.

۶. رجال نجاشی، ۲۴۷/۲؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۶، ۵۵، ۱۸۶،

۲۱۶، ۲۳۱، ۲۷۰، ۲۷۳، ۵۹۰.

این مسایل نشان می‌دهد که عیاشی چنان شیفته کتاب، تحقیق و پژوهش بود که منزل خود را به مرکزی علمی تبدیل کرده و به صورت دایم، در حال تکثیر نسخه‌های خطی و افزایش کتابخانه خود بود و گویا کتابخانه‌ای بزرگ و نفیس برای خود و سایر دانش پژوهان گرد آورده بود. اضافه بر این او خود به تنهایی با استفاده از آثار و تألیفات دیگران و دانش گسترده خویش، حدود دوست کتاب تألیف و تصنیف نموده بود که با توجه به اینکه نسخه‌های متعددی از آنها تهیه شده بود، کتابخانه‌ای عظیم و نفیس به شمار می‌رفت و اینها همه نشانگر شیفتگی وی به علم، مطالعه و کتاب بوده است.

آثار و تألیفات عیاشی:

همگان اتفاق نظر دارند که عیاشی، نویسنده‌ای پرکار بوده و در بیشتر زمینه‌های علمی روزگار خود، مانند: فقه، حدیث، تفسیر و علوم قرآنی، طب، نجوم، فنون قیافه‌شناسی و تعبیر خواب، کتاب تألیف و تصنیف نموده است. نخستین کسی که گزارش مفصلی از کتابها و آثار عیاشی ارائه کرده، ابن ندیم است. وی نوشته است که: ابواحمد جنید (حیدر) بن محمد بن نعیم، برای ابوالحسن علی بن محمد علوی، نامه‌ای نوشته که در آخر آن فهرستی از اسامی کتابها و تألیفات فراوان عیاشی می‌باشد و من گزارشی از آثار عیاشی را از این فهرست، به همان ترتیب در اینجا ارائه می‌دهم. سپس به معرفی کتابها پرداخته است. حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی (که در فهرست ابن ندیم، «جنید» ثبت شده و این اشتباهی است که احتمال دارد ناسخان الفهرست، مرتکب شده باشند) از شاگردان عیاشی است.

نجاشی نیز، در رجال خود، گزارشی از آثار و تألیفات عیاشی ارائه داده که به درستی نمی‌دانیم از چه منبعی نقل کرده است. احتمال دارد که نجاشی فهرست کتابهای وی را از ابوالحسن علی بن محمد قاضی به نقل از ابوجعفر زاهد، آورده باشد و یا از ابوعبدالله بن شاذان قزوینی به نقل از حیدر بن محمد سمرقندی، که با گزارش ابن ندیم اندک تفاوتی دارد؛ زیرا ابن ندیم، تعداد ۱۷۵ اثر عیاشی را

فراوانی برخوردار شد؛ تا آنجا که از دور و نزدیک، دانشجویان و شیفتگان علم و ادب، برای استفاده از دانش گسترده وی، به گردش فراهم می‌شدند و از او استفاده می‌کردند، گرچه در منابع و مآخذ، به اسامی شاگردان وی اشاره‌ای نشده و همه آنها را نام نبرده‌اند؛ اما نوشته‌اند که منزل وی همیشه پر از طالبان علم بود و او دو جلسه داشت: یکی برای عموم و یکی برای خواص. در عین حال، به نام چند تن از شاگردان وی اشاره کرده‌اند که عبارتند از: فرزندش جعفر بن محمد بن مسعود، ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی و حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی.^۱

موقعیت علمی او مورد ستایش همگان بوده است. ابن ندیم نوشته است که او در دانش گسترده، یگانه‌دهر و زمان خود بود و کتابها و آثار او در خراسان از شأن و موقعیت بالایی برخوردار بود.^۲ نجاشی وی را از بزرگان عالمان و فقیهان شیعه و صدوق و ثقه دانسته و نوشته است که روایات فراوانی را شنیده و به اصول و قواعد علم حدیث بصیر بود و در طب، نجوم، فنون، قیافه‌شناسی، تعبیر خواب و ابواب فقه، صاحب نظر و در هر یک از این رشته‌ها کتاب تألیف نموده است.^۳ ابن شهر آشوب او را بزرگ‌ترین اهل مشرق در علم، فضل، ادب و فهم به شمار آورده است.^۴ علامه حلی نیز، او را عالمی فرزانه، آگاه به اخبار و علم رجال و حسن الاعتقاد و موثق به شمار آورده است.^۵

شیفتگی عیاشی به کتاب:

عیاشی که خود از فرزندگان و پیشگامان در علم و ادب بود، به عالمان و دانشمندان احترام فراوان می‌گذاشت و در راه اشاعه علوم به ویژه دانشهای اسلامی، مانند فقه، حدیث و علوم قرآنی، بسیار می‌کوشید، تا آنجا که نوشته‌اند وی پس از مرگ پدرش، تمامی ترکه‌ای که از پدرش باقی ماند و بیش از سیصد هزار دینار بود، در راه علم و حدیث انفاق کرد.

منزل او مانند مسجد، محل رفت و آمد و جایگاه طالبان و شیفتگان علم و فرهنگ و کتاب بود، به صورتی که منزلش همیشه از قاری، کاتب، ناسخ، مقابله کننده، محقق و مصحح، مملو بود و هر یک از آنها به کاری مشغول بودند؛^۶ یکی نزد وی به قرائت کتابی اشتغال داشت، دیگری به تألیف کتاب می‌پرداخت و سومی به کار مقابله نسخه‌های مختلف مشغول بود و دیگری به استنساخ اشتغال می‌ورزید و دیگری به تعلیقه و حاشیه زدن بر آثار و تألیفات عالمان گذشته می‌پرداخت. بنابراین، منزل وی هیچ‌گاه از عالمان و طالبان علم خالی نبود و به مرکزی جهت کارهای علمی، تحقیقی و پژوهشی تبدیل شده بود.

۱. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۴۴؛ رجال نجاشی، ۲/۲۴۷.

۲. الفهرست ابن ندیم، همانجا.

۳. رجال نجاشی، همانجا.

۴. معالم العلماء، ص ۸۸.

۵. خلاصة الاقوال، ص ۷۱.

۶. رجال نجاشی، همانجا.

۲۸. ابوالقاسم موصلی^۷ (۲۴۰-۳۲۳ ق / ۸۵۴-۹۳۵ م)

جعفر بن محمد بن حمدان ابوالقاسم موصلی شافعی، فقیه، محدث، ادیب، شاعر و منتقد شعر. در موصل دیده به جهان گشود و در همانجا پرورش یافت؛ اما در هیچ یک از منابعی که به ذکر شرح حال وی پرداخته‌اند، به اساتید و شیوخ وی اشاره‌ای نکرده‌اند، در حالی که همگان به دانش گسترده، فضل و چیرگی او، در شماری از علوم و فنون اذعان نموده‌اند.

ابن ندیم در توصیف وی نوشته است: ابوالقاسم موصلی شاعر، ادیب، ناقد شعر، کثیرالروایه، شافعی مذهب و دارای آثار و تألیفاتی نیکو بوده است.^۸

یاقوت حموی در مورد جایگاه اجتماعی و موقعیت علمی وی گفته است: ابن حمدان موصلی، جایگاهی بلند داشته و در طبقه رؤسای موصل بوده و در زمان خود، کسی در علوم و فنون از او برتر نبوده است. او در فقه بر همه مقدم بوده و به این دانش شهرت داشته است. در علم نحو بسیار قوی بوده و به علم کلام و جدل و فن نجوم و علوم اوایل کاملاً آشنا و مطلع و خبره بوده، نیز حافظ کتابهای لغت و راوی اخبار بوده است.^۹

صفدی نیز، چیرگی و تسلط وی را در فقه، اصول، حکمت، هندسه، ادب و شعر ستوده است.^{۱۰}

همنشینی و دوستی او با کسانی مانند: میرد و ثعلب و نامه‌نگاریهایش با بحتری، شاعر نامور عرب و ابوالعباس نامی، نشانگر آن است که وی در علم و ادب از مقامی بالا برخوردار بوده است. همچنین آشنایی وی با وزیران، امیران و خلفای عصر خود؛

آورده است که با استفاده از احادیث و اخبار اهل بیت علیهم‌السلام نگارش یافته و شش اثر او را نیز گزارش کرده که گویا پیش از شیعه شدن وی - با استفاده از روایات عامه - تألیف شده است. در نتیجه، مجموعاً به ۱۸۱ کتاب می‌رسد و ابن ندیم، به نقل از حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی، نوشته است که حیدر گفته است آثار و تألیفات عیاشی بیش از ۲۰۸ عنوان بوده است که ۲۷ عنوان از آنها از میان رفته است.^۱ اما نجاشی تنها ۱۵۵ اثر عیاشی را نام برده است^۲ و شیخ طوسی در کتاب خویش، همان گزارش ابن ندیم را آورده است، سپس اضافه کرده که جماعتی از اصحاب، از طریق ابوالفضل و او از جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی، شرح زندگانی و آثار عیاشی را به من خبر داده‌اند. بنابراین، شیخ طوسی از چند طریق به گزارش آثار عیاشی پرداخته است.^۳

به هر حال، عیاشی بیش از دوستان اثر داشته است که متأسفانه از این همه آثار و تألیفات، تنها بخشی از تفسیر وی باقی مانده است که به نوشته آقابزرگ تهرانی، آنچه از این تفسیر باقی مانده، نیمه اول این تفسیر، از آغاز تا پایان سوره کهف، است که نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های: آستان قدس رضوی به شماره‌های ۱۴۹۰ و ۷۵۱۳، کتابخانه شخصی خیابانی در تبریز، کتابخانه شیخ الاسلام زنجان و کتابخانه سید حسن صدر در کاظمین موجود است و اضافه کرده است که شیخ شیر محمد همدانی از نسخه مرحوم صدر، استنساخ کرده و همچنین دیگران در نجف، نسخه‌های دیگری استنساخ کرده‌اند که متأسفانه اسانید آن را حذف کرده‌اند.^۴

این تفسیر به کوشش هاشم رسولی محلاتی، در قم، در ۱۳۸۱ قمری، منتشر شده و در تهران افست شده است. از دیگر آثار و تألیفات عیاشی، اکنون اطلاعی در دست نداریم و معلوم نیست که از آثار فراوان او چیزی اکنون باقی مانده باشد. برخی از آثار و تألیفات وی به این شرح است: کتاب الصلاة؛ کتاب الطهارات؛ المناسک؛ معرفة الناقلین؛ الطب؛ الرؤیا؛ النجوم و الفال و القیافة و الزجر؛ القرعة؛ کتاب مکه و الحرم؛ الغیبة؛ الانبیاء و الائمة؛ دلائل الائمة؛ امامة علی بن الحسین علیه‌السلام؛ فضائل القرآن؛ التنزیل و المساجد.^۵ اما آثاری که وی پیش از شیعه شدن - بر اساس روایات و مذاق عامه - نوشته، عبارتند از: سیره ابی بکر؛ سیره عمر؛ سیره عثمان؛ سیره معاویه؛ معیار الاخبار و کتاب الموضح.^۶

تاریخ درگذشت وی نیز، به درستی معلوم نیست و نوشته‌اند که در حدود ۳۲۰ قمری، چشم از جهان فرو بسته است؛ اما در منابع هیچ ذکری از مکان وفات وی به میان نیامده، احتمال دارد که در همان سمرقند درگذشته باشد.

۱. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۴۴-۲۴۶.

۲. رجال نجاشی، ۲/۲۴۷-۲۴۹.

۳. فهرست شیخ طوسی، ص ۱۳۷-۱۳۹.

۴. الذریعة، ۴/۲۹۵.

۵. رجال نجاشی، همانجا.

۶. فهرست شیخ طوسی، همانجا.

۷. الفهرست ابن ندیم، ص ۱۶۶، ۱۹۴؛ معجم الادباء، ۱۹۳۷-۲۰۵؛ عیون التواریخ، برگ ۵۰-۵۱ نسخه عکسی؛ طبقات الشافعیة، اسنوی، ۴۳۰/۲؛ مروج الذهب مسعودی، ۲۴/۱ و ۲۹۷/۳ و ۱۷/۴؛ وفيات الاعیان، ۳/۱۴۴؛ الوافی بالوفیات، ۱۳۸/۱؛ کشف الظنون، ۲/۱۹۱؛ معجم المؤلفین، ۳/۱۴۷؛ الکتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، ایمن فواد سید، ۱/۲۳۵؛ خزائن الکتب القدیمة فی العراق، ص ۱۳۷، ۲/۲۱۵؛ تاریخ التراث العربی، سزگین، ۲/۲۳۱-۲۳۲ (۶۲۵).

۸. الفهرست، ص ۱۶۶.

۹. معجم الادباء، ۷/۱۹۰-۱۹۱.

۱۰. الوافی بالوفیات، ۱۱/۱۳۸.

رایج، به این کتابخانه، بر دانش پژوهان، عالمان و اهل تحقیق وقف نموده بود و هیچ فردی را از ورود به این دارالعلم و استفاده از کتابخانه آن منع نمی‌کرد، به‌ویژه افراد غریبی که برای فراگیری و مطالعه علوم و فنون به موصل می‌رفتند و به دارالعلم موصلی مراجعه می‌کردند، مورد استقبال وی قرار می‌گرفتند و اگر این افراد، تنگدست بودند، به آنان کمک مالی می‌کرد و برگه‌های کاغذ مورد نیازشان را مجانی، در اختیار آنان قرار می‌داد.

دارالعلم موصلی، هر روز از صبح زود به روی مراجعه کنندگان باز می‌شد و خود او پس از انجام کارهای روزانه، در دارالعلم حضور پیدا می‌کرد و طالبان علم و افرادی که در آنجا به مطالعه و تحقیق مشغول بودند، گرد وی جمع می‌شدند، او ابتدا از اشعار خود و دیگران و از آثار خود، مانند کتاب الباهر برای آنان املا می‌کرد و سپس به املائی حکایات، نوادر و مطالب شیرین و موضوعات فقهی از محفوظات خود می‌پرداخت و حاضران، گفته‌های وی را یادداشت می‌کردند و این کار هر روزه او بود.^۸

تأسیس چنین کتابخانه و دارالعلمی، نشانگر عمق شیفتگی او به کتاب، مطالعه و تحقیق می‌باشد و طبیعی است که ایجاد کتابخانه‌ای بزرگ که حاوی نسخه‌های نفیس و بی‌شماری باشد، تنها در پرتو عشق و علاقه شخصی، میسر است و در اختیار دیگران قرار دادن این همه نسخه‌های نفیس و تهیه امکانات و وسایل مطالعه و پژوهش برای محققان و دانش پژوهان نیز، حکایت از دلبستگی موصلی به رشد و توسعه علوم و فنون دارد.

این ندیم تصریح کرده است که در این کتابخانه، موصلی کتابهای فراوانی در همه فروع علمی، فراهم ساخته بود و سپس اشاره کرده است که موصلی دارای دیوانی، شامل ۲۰۰ برگ بوده^۹ است که متأسفانه اکنون از این دیوان اطلاعی در دست نیست؛ اما برخی اشعار و قصاید وی را یاقوت وصفدی، در ذیل شرح حال او، آورده‌اند.^{۱۰}

۱. معجم الادباء، ۱۹۳۷-۱۹۷.

۲. همان، ۱۹۸۷-۲۰۲.

۳. الوافی بالوفیات، ۱۳۸/۱۱.

۴. تاریخ التراث العربی، ۲۰۰/۳/۴ (۴۴۰).

۵. الفهرست، همانجا.

۶. همان.

۷. تاریخ التراث العربی، سزگین، همانجا.

۸. معجم الادباء، ۱۹۳۷؛ الوافی بالوفیات، ۱۳۸/۱۱.

۹. الفهرست، ص ۱۹۴.

۱۰. معجم الادباء، ۱۹۲۷-۲۰۲؛ الوافی بالوفیات، ۱۳۸/۱۱-۱۳۹.

و نشست و برخاست با آنان و سرودن قصاید و اشعاری در مدح آنان، حکایت از موقعیت اجتماعی او دارد و همین امر نیز باعث حسادت برخی از معاصران وی، به ویژه گروهی از اهل موصل، گردید و آنان با دسیسه و نیرنگ، وی را در نظر مردم متهم ساخته و او را از شهر موصل بیرون کردند و او به بغداد فرار کرد و به نزد المعتضد، خلیفه عباسی، شتافت و او را در قصیده‌ای، شامل ۱۵۰ بیت، ستود و آنچه را که از جانب اهالی موصل بر وی رفته بود، در آن قصیده، برای خلیفه، بیان کرد و گویا در همان بغداد نیز ماندگار شد.^۱

او کسانی مانند: ابوسلیمان داود بن حمدان و قاسم بن عبیدالله را نیز، در قصایدی مدح و ستایش کرده است و در رثای بحتری قصیده‌ای سروده است.^۲

آثار و تألیفات موصلی:

ابوالقاسم موصلی در علوم که تسلط و چیرگی داشت، دارای آثار و تألیفات فراوانی بوده^۳ و این ندیم در ذیل شرح حال وی، ضمن تصریح به این موضوع، نوشته است که وی در رشته‌های مختلف فقه، کتابهایی نوشته، سپس گفته است که در باب و مقاله فقه و فقهها به آن اشاره کرده است که متأسفانه در نسخه چاپ شده، مطلبی راجع به ابوالقاسم موصلی و آثارش در فقه مشاهده نشد و فقط در همان شرح حالش به آثار ادبی وی اشاره نموده و آنها را به این شرح معرفی کرده است:

۱. الباهر فی الاختیار من اشعار المحدثین، در این کتاب وی به معارضه با کتاب الروضة میرد پرداخته است. نسخه‌ای از این کتاب تا قرن هفتم هجری قمری، در یکی از کتابخانه‌های حلب موجود بوده است.^۴
۲. السرقات، کتابی است ناتمام که به گفته این ندیم، اگر تمام می‌شد، مردم از هر کتابی در این فن، بی‌نیاز می‌شدند.^۵
۳. الشعر و الشعراء، کتابی بزرگ؛ اما ناتمام.
۴. محاسن اشعار المحدثین، به گفته این ندیم کتابی لطیف بوده^۶ و سزگین نوشته است که نسخه‌ای از این کتاب تا قرن هفتم هجری قمری، در یکی از کتابخانه‌های حلب، موجود بوده است.^۷

شیفتگی موصلی به کتاب:

یاقوت حموی، به نقل از ابوعلی بن ابی‌زمام، نوشته است که: ابوالقاسم جعفر موصلی، در شهر موصل دارالعلمی تأسیس کرده و در آن کتابخانه‌ای بزرگ، حاوی کتابها و نسخه‌های نفیس بی‌شماری، ایجاد کرده بود که کتابها و رساله‌هایی از جمیع علوم

ذهبی نیز، ضمن تکرار سخنان خطیب بغدادی، گوید که دارقطنی گفته است: ابن عقده آنچه را نزد دیگران بود می‌دانست؛ اما مردم به آنچه او می‌دانست آگاهی نداشتند^{۱۰} و در جایی دیگر گفته است: ابن عقده، حافظ، علامه، یکی از اعلام حدیث و نادره زمان بود و اضافه کرده است که در کوفه، حافظ‌تر از او در حدیث، چه در زمان خودش و چه روزگار ما و بلکه تا روز قیامت، یافت نمی‌شود.^{۱۱}

عالمان شیعه نیز، او را تعریف و توثیق نموده‌اند، در عین اینکه او را شیعه زیدی، از شاخه جارودیه دانسته‌اند. نعمانی در کتاب خود نوشته است: ابن عقده از کسانی است که در تقه بودن و در دانش وی به علم حدیث و رجال، کسی بر او طعن وارد نساخته است.^{۱۲}

۲۹. ابن عقده کوفی^۱ (۲۲۹-۳۳۲ ق / ۸۶۳-۹۴۴ م)

احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمان بن ابراهیم بن زیاد بن عبدالله بن عجلان ابوالعباس کوفی «ابن عقده»، فقیه، محدث و حافظ.

علت اشتها وی به «ابن عقده» از آن رو می‌باشد که پدر وی، محمد بن سعید، ملقب به «عقده» بوده است و برخی دلیل ملقب شدن وی را به این لقب، چنین نوشته‌اند که چون وی به علم تصریف و نحو، آشنایی کامل داشت و گویا در هنگام تدریس آنها را با پیچیدگی تدریس می‌کرد، ملقب به این عنوان شده است.^۲

وی در ۲۴۹ قمری، در کوفه، دیده به جهان گشود و در همانجا پرورش یافت و چند سالی پس از ۲۶۰ قمری، یعنی در سنین پس از ۲۱ سالگی، در طلب حدیث بر آمد^۳ و از ابوجعفر بن منادی، حسن بن علی بن عقیان، احمد بن عبدالحمید حارثی، حسن بن مکرم، علی بن داود قنطری، عبدالله بن ابی مسرّه مکی، ابراهیم بن ابی شیبه، عبدالله بن اسامه کلبی، یحیی بن ابی طالب، محمد بن حسین حنّینی و جمعی دیگر حدیث شنیده است^۴ و از ابوالحسن بن قاسم، احمد بن حسین بن عبدالملک اودی، احمد بن یوسف، جعفر بن عبدالله علوی، جعفر بن مالک فزاری، جعفر بن محمد بن حسین، علی بن حسن فضال و محمد بن عبدالله بن غالب روایت کرده است.^۵

ابن عقده جهت استماع حدیث و فراگرفتن علوم، به بغداد و مکه نیز سفر کرده است^۶ و در بغداد از عالمان، فقیهان و محدثان دانش آموخت و از احمد بن ابی خیمه، عبدالله بن روح مدائنی، اسماعیل بن اسحاق قاضی و گروهی دیگر حدیث شنیده است. او بار دیگر در اواخر عمر خود نیز به بغداد سفر کرد و احادیثی که از شیوخ بغداد شنیده بود و احادیثی که از دیگر شیوخ کوفه و مکه شنیده بود، روایت کرد.^۷ وی ظاهراً سه بار به بغداد سفر نموده است.^۸

خطیب بغدادی در مورد موقعیت علمی و قدرت حافظه وی گفته است: ابن عقده حافظ، عالم و مكثر بود؛ یعنی حدیث‌های بسیاری را حفظ بود و آنها را روایت می‌کرد و ابواب و مشیخه و تراجم بسیاری را گرد آورده بود و بسیار روایت می‌کرد. سپس گوید: ابوعلی حافظ گفته است که هیچ کس را ندیدم که احادیث کوفیان را بیش از ابوالعباس ابن عقده از حفظ داشته باشد و دارقطنی اظهار کرده که اهل کوفه اجماع دارند بر اینکه از زمان عبدالله بن مسعود تا زمان ابن عقده کسی در حفظ احادیث برتر از او نبوده و باز گوید که ابن عقده گفته است: «من سیصد هزار حدیث از احادیث اهل بیت را از حفظ دارم و این غیر از احادیث دیگران است»^۹.

۱. تاریخ بغداد، ۱۴/۵ - ۲۲ (۲۱۷ - ۲۲۵)؛ معجم الشیوخ ابن جمیع، ص ۱۶۷ - ۱۶۹؛ رجال نجاشی، ۲۴۰/۱ - ۲۴۲؛ فهرست طوسی، ص ۲۸ (۵۶ - ۵۷)؛ رجال طوسی، ص ۴۴۱ - ۴۴۲؛ تاریخ جرجان سهمی، ص ۲۲۰؛ المستظم ابن جوزی، ۳۵/۱۴ - ۳۷؛ رجال ابن داود، ص ۲۲۹؛ النبیة نعمانی، ص ۲۵؛ ینابیع المودة، ۳۴/۱؛ المرزومی، ۲۳۰/۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۴۰/۱۵ - ۳۵۵؛ المیزان فی طبقات المحدثین، ص ۱۱۱؛ دول الاسلام، ۲۰۵/۱؛ تذکره الحفاظ، ۸۳۹/۳ - ۸۴۲؛ المغنی فی الضعفاء، ۵۵/۱؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۳۳۱ - ۳۵۰ ق)، ص ۶۷ - ۷۱؛ رجال علامه حلی، ص ۲۰۳ - ۲۰۴؛ میزان الاعتدال، ۱۳۶/۱ - ۱۳۸؛ مرآة الجنان، ۳۱۱/۲؛ البدایة و النهایة، ۲۰۹/۱۱؛ الوافی بالوفیات، ۳۹۵/۷ - ۳۹۶؛ لسان المیزان، ۲۶۳/۱ - ۲۶۶؛ النجوم الزاهرة، ۲۸۱/۳؛ طبقات الحفاظ سیوطی، ص ۳۴۸ - ۳۴۹؛ شذرات الذهب، ۳۳۲/۲؛ دیوان الاسلام، ۲۶۷/۳؛ مجمع الرجال قهپانی، ۱۴۴/۱؛ جامع الرواة، ۶۵/۱ - ۶۷؛ منهج المقال، ص ۴۳؛ منتهی المقال، ۳۲۳/۱ - ۳۲۵؛ فقه الرجال تفرشی، ۱۵۸/۱ - ۱۶۰؛ هدایة المحدثین، ص ۱۷۷؛ ریاض العلماء، ۲۷۵/۷؛ الطراف ابن طاووس، ص ۱۴۰؛ تعلیقة بهیسانی، ص ۴۴؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن الرابع)، ص ۴۶ - ۴۷؛ تنقیح المقال، ۸۵/۱ - ۸۶؛ اعیان الشیعة، ۱۱۲/۳ - ۱۱۶؛ ایضاح المکنون، ۳۰۳/۱ و ۲۹۰/۲، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۵۰؛ معجم المؤلفین، ۱۰۶/۲؛ الاعلام زرکلی، ۲۰۷/۱؛ قاموس الرجال، ۶۰۲/۱ - ۶۰۷؛ معجم رجال الحدیث، ۲۷۴/۲ - ۲۸۰؛ مصنفی المقال، ص ۱۹ - ۲۱؛ مخطوطات الحدیث بالظاهرة، ص ۸۷؛ تاریخ التراث العربی، سزگین، ۱۸۲/۱ (۳۶۱ - ۳۶۲)؛ الذریعة، موارد متعدد (نک: فهرس اعلام الذریعة، ۱۴۷۱/۲ - ۱۴۷۲).

۲. تاریخ بغداد، ۲۱۹/۵؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۴۳/۱۵.

۳. سیر اعلام النبلاء، ۳۴۱/۱۵.

۴. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۴۸.

۵. معجم رجال الحدیث، ۲۷۷/۲.

۶. سیر اعلام النبلاء، ۳۴۱/۱۵.

۷. تاریخ بغداد، ۲۱۹/۵.

۸. همان، ۲۲۲/۵.

۹. همان، ۲۱۹، ۲۱۸/۵، ۲۲۰.

۱۰. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۶۹.

۱۱. سیر اعلام النبلاء، ۳۴۱/۱۵، ۳۴۵.

۱۲. النبیة نعمانی، ص ۲۵.

مشروح تر از ذهبی نقل کرده و گفته است که: احمد بن محمد بن سعید بن عقده در جامع برائی، مثالب اصحاب رسول الله ﷺ و یا اینکه گفت مثالب شیخین ابوبکر و عمر را املا می کرد و من از آن تاریخ به بعد، احادیث او را ترک کردم و چیزی از احادیثی که از او شنیده بودم، نقل و روایت نکردم و دیگر به استماع حدیث از او نپرداختم.^۶

همه این گفته‌ها، نشانگر آن است که اهل سنت و علمای آنها، به سبب تشیع ابن عقده، او را نقد کرده، ضعیف شمرده و از او بدگویی کرده‌اند، با اینکه به دانش و فضل و احاطه او به حدیث و رجال، اعتراف دارند و قدرت حافظه او را ستوده‌اند؛ اما در عین حال نتوانسته‌اند، کینه و دشمنی خود را نسبت به شیعه مخفی کنند؛ لذا عالمی فاضل و ثقه و امین را تخطئه نموده‌اند.

دانش گسترده و قدرت حافظه بی نظیر ابن عقده در حفظ کردن احادیث فراوان، باعث گردید که طالبان علم و حدیث از هر مذهب و ملتی، گرد وی فراهم شوند و در جلسات نقل حدیث او بنشینند و از وی حدیث بشنوند و احادیثی را که املا می کرد، بنویسند و سپس از او روایت کنند. بسیاری از عالمان، فقیهان و محدثان از اهل تسنن و تشیع از ابن عقده حدیث شنیده و روایت کرده‌اند که برخی از آنها عبارتند از: علمای اهل تسنن؛ جعابی، ابن عدی، طبرانی، دارقطنی، عمرکتانی، ابن جمیع، ابراهیم بن خُرشید قوله، ابوعمر بن مهدی، ابن صلت و ابوالحسین بن مُتیم^۷ و از علمای شیعه؛ شیخ کلینی، تلعبیری، ابن مهتدی، ابن ابی زینب نعمانی، احمد بن موسی اهوازی، محمد بن جعفر نحوی، ابوالحسن تمیمی، محمد بن جعفر ادیب، محمد بن احمد بن جنید، محمد بن احمد بن محمد بن سعید فرزند خود او و گروهی دیگر.^۸

آثار و تألیفات ابن عقده:

ابن عقده دارای آثار و تألیفات فراوانی بود که برخی از آنها را نجاشی و شیخ طوسی، به این شرح معرفی کرده‌اند: تاریخ، که در آن به شرح حال کسانی پرداخته که حدیث نقل کرده‌اند؛ السنن؛ من روی

نجاشی او را در میان اصحاب حدیث، جلیل القدر و مشهور به قدرت حافظه به شمار آورده و نوشته است که حکایات و اقوال در مورد قدرت حافظه و مقام و منزلت علمی وی مختلف است و ما او را با اینکه شیعه زیدی جارودی بوده، ذکر کرده‌ایم؛ چون با اصحاب ما بسیار آمیزش داشت و دارای موقعیت بزرگ و موثق و امین بود.^۱

شیخ طوسی درباره او گوید: او جلیل القدر، عظیم المنزله و دارای تصانیف فراوانی بود که در فهرست، آنها را ذکر کرده‌ام. او زیدی جارودی بود؛ ولی همه کتابهای اصحاب ما را روایت کرده است.^۲

ابن داود و علامه حلی نیز، ضمن تجلیل از وی نوشته‌اند که او همه کتابهای اصحاب ما را روایت کرده و در مورد اصحاب ما کتاب نوشته و اصول آنها را در این فنون رعایت نموده است. این دو در عین حالی که او را موثق و امین دانسته‌اند، در کتابهای خود وی را جزو ضعفا و در بخش دوم آثار خود آورده‌اند.^۳

به هر حال، علمای شیعه، اعم از فقیهان، محدثان و رجال نویسان، او را تعریف و تمجید و توثیق کرده‌اند و نوشته‌اند که او و پدرش، از علمای شیعه جارودی (شاخه‌ای از زیدیه) هستند و شاید به همین دلیل است که فقیهان و محدثان و علمای عامه با اینکه به مقام علمی، قدرت حافظه و منزلت والای وی در علم حدیث، اعتراف دارند، او را ضعیف شمرده‌اند و نسبتهای نابجایی به او داده‌اند و نوشته‌اند که او از افراد مجهول و ضعیف احادیث ضعیف و منا کیر را نقل کرده است و ذهبی نوشته است که او در آثارش، غث (= لاغری) را با سمین (= چاقی) و خرز (= مهرة فاقد ارزش) را با دژئمین، به هم آمیخته و از افرادی روایت کرده که مجهول بوده‌اند. همچنین نوشته است که وی گرچه متهم به شیعی‌گری بود؛ ولی غالی نبود^۴ و به نقل از ابن عدی نوشته است که: ابوالعباس صاحب معرفت و حفظ بود و در این صنعت بر همه مقدم بود؛ اما دیدم که مشایخ بغداد، از او بدگویی می‌کردند و در آثارش گزاره‌گویی‌هایی دیدم و او مقدم در شیعه بود و از قول دارقطنی نقل کرده است که ابن عقده حافظ و محدث بود؛ ولی در دین قوی نبود و باز همو گفته که وی مردی بد بوده است و به نقل از ابوعمر بن حیویه آورده است که ابن عقده مثالب و مطاعن صحابه و یا شیخین را املا می‌کرد و من حدیث او را ترک کردم.^۵

خطیب بغدادی، به نقل از عبدالله بن احمد بن حنبل، گوید که وی گفته است: از زمانی که این جوان (ابن عقده) در کوفه پیدا شد، احادیث اهل کوفه فاسد شد، سپس داستان ابوعمر بن حیویه را

۱. رجال نجاشی، ۲۴۲/۱.

۲. رجال شیخ طوسی، ص ۴۴۱.

۳. رجال ابن داود، ص ۲۲۹؛ رجال علامه حلی، ص ۲۰۳-۲۰۴.

۴. سیر اعلام النبلاء، ۳۴۲/۱۵.

۵. تاریخ الامم ذهبی، ص ۶۹-۷۰.

۶. تاریخ بغداد، ۲۲۲/۵-۲۲۳، ۲۲۵.

۷. تاریخ الامم ذهبی، ص ۶۸.

۸. رجال شیخ طوسی، ص ۴۴۱؛ ریاض العلماء، ۲۷۵/۷؛ منتهی المقال، ۳۲۵/۱.

عن امیرالمؤمنین علیه السلام؛ من روی عن الحسن و الحسين علیهما السلام؛ من روی عن علی بن الحسین علیهما السلام؛ من روی عن ابی جعفر علیهما السلام؛ من روی عن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام؛ الرجال (من روی عن جعفر بن محمد علیهما السلام)؛ الجهر بسم الله الرحمن الرحیم؛ اخبار ابی حنیفه و مسنده؛ الولاية و من روی غدیر خم؛ فضل الکوفة؛ من روی عن علی علیه السلام قسیم النار؛ الطائر مسند عبدالله بن بکیر بن اعین؛ حدیث الرأیة؛ الشوری؛ ذکر النبی صلی الله علیه و آله و الصخرة و الراهب و طرق ذلك؛ الآداب؛ طریق تفسیر قوله تعالی: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۱؛ طریق حدیث النبی صلی الله علیه و آله: «أَنْتَ مَنَى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» از سعد بن ابی وقاص؛ تسمیة من شهد مع امیرالمؤمنین علیه السلام حروبه؛ الشيعة من اصحاب الحدیث؛ صلح الحسن علیه السلام و معاویه؛ تفسیر القرآن، که شیخ طوسی گوید: آن را دیده‌ام و کتابی است خوب و نیکو.^۲

از این همه آثار اکنون چیزی برجای نمانده و اطلاعی در دست نیست، جز چند مورد که عبارتند از:

۱. ذکر النبی صلی الله علیه و آله، که نسخه‌ای از آن در مؤسسه مطالعات شرقی شیکاگو، به شماره «۱۷۶۳۸» موجود است و نیبه عبود در کتابی که درباره بردیات عربی نوشته، این کتاب را تحقیق و به انگلیسی ترجمه کرده و منتشر نموده است.^۳
۲. حدیث، که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ظاهریه، در مجموعه شماره «۴۵۸۱»، برگ ۹-۱۵، مورخه ۶۱۵ قمری موجود است.
۳. الموالات، که به احتمال قوی همان کتاب الولاية است و ابن حجر در کتاب الاصابة مطالبی از آن نقل کرده است.^۴

شیفتگی ابن عقده به کتاب:

ابن عقده به دلیل علاقه و تمایل فراوانی که به جمع حدیث و رجال آن و همچنین به علوم و فنون دیگر داشت، نسبت به گردآوری احادیث شیعه و اهل سنت و مجموعه آثار و تألیفاتی که تا آن روزگار، از سوی عالمان و دانشمندان مسلمان نوشته شده بود، حرص و ولع شدیدی داشت و از هرجا و هر شخصی، کتابی و اثری می‌یافت، تهیه می‌کرد و یا به امانت می‌گرفت و توسط وراقانی که داشت، آنها را استنساخ می‌کرد.

علی بن محمد تمّار، داستانی را نقل کرده که نشانگر و مؤید مطلب یاد شده است. وی گوید: پیش روی ابن عقده، کتابی بود که در آن پانصد حدیث از حبیب بن ابی ثابت اسدی نوشته بود و ابوالعباس ابن عقده می‌گفت: من طریق آن احادیث را نمی‌دانم و سندهای آنها برایم شناخته شده نیست. پس تمام اضافه کرده است که روزی ابن عقده، به یکی از وراقان خود گفت: بیا تا به

بجلیه، مکان آوازه‌خوانان برویم! وراق وی پرسید: آنجا به کار پردازیم؟ ابن عقده گفت: بلی! بیا برویم، زیرا برای تو فایده دارد...^۵ این داستان نشان می‌دهد که ابن عقده وراقانی داشته که برای او کتابها را استنساخ می‌کرده‌اند و به این ترتیب وی کتابخانه‌ای مهم برای خویش به وجود آورده بود که به اضافه کتابهایی که خود تألیف کرده بود، تعداد مجلدات و نسخه‌های آن بسیار زیاد بوده است، تا آنجا که صوری و ابوسعید مالینی گفته‌اند که وقتی ابن عقده قصد انتقال کتابهایش را، از جایی به جایی دیگر داشت، برای حمل و نقل آنها، چند نفر را استخدام کرد و آنان با وی شرط کردند که برای هر بار کتاب یک دانق (یک ششم درهم) از او بگیرند و وی پذیرفت و در نهایت پس از نقل کتابها او به آن افراد، مبلغ یک صد درهم پرداخت کرد و کتابهایش مجموعاً ششصدبار باربران شد.^۶

این مطلب به خوبی نشان می‌دهد که ابن عقده چنان شیفته کتاب و مطالعه و استنساخ کتاب بوده که چنین کتابخانه بزرگی را به وجود آورده است. اضافه بر این، همگان نوشته‌اند که پدر وی نیز، وراق بوده است و به احتمال فراوان، بسیاری از کتابهایی را که استنساخ کرده بود، به فرزند خود ابن عقده داده است.

خطیب درباره پدر وی گفته است: عقده، زیدی مذهب و انسانی پارسا بود و وراقی می‌کرد و خطی زیبا داشت.^۷ ذهبی نیز نوشته است که عقده در کوفه وراقی می‌نمود و قرآن و ادبیات را، تدریس می‌کرد.^۸

ابن عقده عمری طولانی کرد و در هفتم ذی‌قعدة الحرام ۳۳۲، در همان کوفه، دیده از جهان فرو بست^۹ و اینکه شیخ طوسی و علامه حلی، نوشته‌اند که وی در ۳۳۳ قمری درگذشته،^{۱۰} اشتباه است و اتفاقاً شیخ طوسی در جای دیگری سال وفات وی را همان ۳۳۲ قمری، ثبت کرده است.^{۱۱}

۱. سورة رعد (۱۳)، آیه ۷.

۲. رجال نجاشی، ۲/۲۴۱-۲۴۲؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۵۶-۵۷.

3. Nabia Abbott, Arab. Lit, pap. 1957, S3/4 - 108.

۴. الاصابة ابن حجر، ۱/۶۲۴، ۷۶۶ و ۵۴/۲، ۸۶۵، ۹۲۱ و ۱۴۶/۴؛ تاریخ التراث

العربی، سزگین، ۱/۱/۳۶۱-۳۶۲.

۵. سیر اعلام النبلاء، ۱۵/۳۵۱.

۶. تاریخ بغداد، ۵/۱۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۵/۳۴۸.

۷. تاریخ بغداد، ۵/۲۱۹.

۸. سیر اعلام النبلاء، ۱۵/۳۴۴.

۹. همان، ۱۵/۳۴۵.

۱۰. فهرست شیخ طوسی، ص ۵۷؛ رجال علامه حلی، ص ۲۰۴.

۱۱. رجال شیخ طوسی، ص ۴۴۲.

ابوبکر صولی می‌دانستند و حتی به او لقب «شطرنجی» می‌دادند؛ اما این مطلب اشتباه است، زیرا وضع‌کننده بازی شطرنج شخصی به نام «صصة بن داهر هندی» بود و این بازی را برای یکی از پادشاهان هند به نام شهرام (به کسر شین) ساخت،^۹ اما یاقوت گوید که «صصة هندی» این بازی را برای بهرام، پادشاه فارس وضع کرد.^{۱۰}

اظهار نظری که الراضی بالله عباسی، دربارهٔ مهارت وی در این بازی کرده، شاید بتواند ژرفای تبحر و چیرگی او را در این بازی نشان دهد. ابن خلکان نوشته است که الراضی بالله عباسی، روزی با درباریان و غلامان خود، برای تفریح و تفرج به بوستانی رفت که بسیار چشم‌نواز، زیبا و دل‌انگیز بود، سپس از کسانی که همراه او

۳۰. ابوبکر صولی بغدادی^۱ (م ۳۳۵ تا ۹۴۶/۳۳۶ ق/ ۹۴۷ تا ۹۴۶ م) محمد بن یحیی بن عبدالله بن عباس بن محمد بن صول، ابوبکر صولی بغدادی، مورخ، ادیب، لغت‌شناس، شاعر، راوی شعر و کاتب اخباری ایرانی الاصل.

از آن‌رو که نیای بزرگ وی نامش «صول» بوده، به صولی شهرت یافته و صول مانند برادرش فیروز، از پادشاهان گزرگان و از نژاد ترک بوده‌اند. صول و برادرش فیروز در زمان حکومت یزید بن مهلب، مسلمان شدند و ملازم او گردیدند و احفاد و نوادگان این دو تن همه از کتاب و در خدمت خلفای بنی‌عباس بوده‌اند. صولی نوهٔ برادرشاعر و ادیب نامدار، ابراهیم بن عباس صولی (م ۲۴۳ ق/ ۸۵۷ م) است.^۲

تاریخ تولد وی دانسته نیست؛ اما در بغداد، دیده به جهان گشود و پرورش یافت و از کسانی مانند: ابو داود سجستانی، ابوالعباس ثعلب، ابوالعباس میرد، ابوالعیناء محمد بن قاسم، ابوالعباس کدیمی، ابوعبدالله محمد بن زکریای غلابی، ابوزویق عبدالرحمان بن خلف ضبّی، ابراهیم بن فهد ساجی، عباس بن فضل اسفاطی، احمد بن عبدالرحمان هجری، معاذ بن مثنیٰ عنبری و گروهی دیگر، دانش آموخته و حدیث شنیده و روایت کرده است.

و افرادی چون: ابوعمر بن حیویه، ابوبکر بن شاذان، ابوالحسن دارقطنی، ابوعبدالله مرزبانی، ابوالحسن بن جندی، ابواحمد بن دهان، عبیدالله بن عثمان بن یحیی، ابواحمد فرضی و شماری دیگر، از او دانش آموخته، حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.^۳

موقعیت علمی و ادبی او را همگان ستوده‌اند و او را یکی از عالمان به فنون آداب، اخبار، شعر و تاریخ، به شمار آورده‌اند و او را دارای اعتقادی نیکو و مقبول القول، دانسته‌اند^۴ و از او به عنوان: علامه و ادیب ذوفنون، یاد کرده‌اند.^۵

یاقوت ضمن تعریف و توصیف وی، او را یکی از داعیان بنی‌عباس خوانده^۶ و ابن خلکان نوشته است که صولی روایات فراوانی را شنیده و گرد آورده و محفوظات بسیاری داشت^۷ ابن جوزی نوشته است که او عالم به فنون آداب، آگاه به اخبار پادشاهان و تاریخ خلفا و مآثر اشراف و طبقات شاعران بود.^۸

نوشته‌اند که وی در بازی شطرنج چنان مهارت داشت که در این فن شهره شده و ضرب‌المثل بود و اگر می‌خواستند از کسی که شطرنج را خوب بازی می‌کرد، تعریف و تمجید کنند، می‌گفتند: «فلان یلعب الشطرنج مثل الصولی»؛ فلاتی شطرنج را مانند صولی بازی می‌کند. از این رو نوشته‌اند که وی در بازی شطرنج یگانهٔ روزگار خود بود. ابن خلکان می‌گوید: گروهی را دیدم که وضع‌کنندهٔ بازی شطرنج را،

۱. معجم الشعراء مرزبانی، ص ۴۳۱؛ معجم الشیوخ ابن جمیع، ص ۱۵۰ - ۱۵۱؛ الفهرست ابن ندیم، ص ۱۶۷ - ۱۶۸؛ مروج الذهب، ۴۳/۱، ۹۷، ۶۸۶/۲ و ۱۸۹/۴، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۴؛ تاریخ جرجان سهمی، ص ۴۲۶؛ تاریخ بغداد، ۱۹۸/۴ - ۲۰۲ (۳/۴۲۷ - ۴۳۲)؛ ربیع الابرار زمخشری، ۶۸/۴؛ نشوار المحاضرة، ۱۹/۱، ۲۰، ۴۳، ۲۹۸، ۲۹۹، ۲۹۹/۲ و موارد متعدد دیگر؛ الفرج بعد الشدة، ۱۱/۱، ۱۳، ۳۲ و موارد متعدد دیگر؛ شرح ادب الکاتب جوالیقی، ص ۹۰، ۱۱۵، ۱۵۲؛ امالی مرتضیٰ، ۱۵/۱، ۶۳، ۶۴، ۱۱۹ و موارد دیگر؛ الانساب سمعانی، ۵۶۷/۳؛ المنتظم، ۳۵۹/۶ - ۳۶۱ (۱۴/۵۶، ۶۸ - ۷۰)؛ معجم الادباء، ۱۳۶/۷ - ۱۰۹/۱۹ - ۱۱۱؛ نزهة الالباء، ص ۱۸۸ - ۱۹۰؛ انباه الرواة، ۲۳۳/۳؛ اللباب، ۲۵۱/۲؛ الکامل، ۴۶۸/۸؛ وفیات الاعیان، ۳۵۶/۴ - ۳۶۱؛ الوزراء صابی، ص ۴، ۲۴۱، ۳۸۱؛ الفخری، ص ۲۶۷ - ۲۶۸؛ المر، ۲۴۱/۲ - ۲۴۲؛ دول الاسلام، ۲۰۹/۱؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۰۱/۱۵ - ۳۰۳؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۳۳۱ - ۳۵۰ ق)، ص ۱۳۱؛ البداية و النهاية، ۲۱۸/۱۱ - ۲۱۹؛ مرآة الجنان، ۳۱۹/۲ - ۳۲۵؛ الوافی بالوفیات، ۱۹۰/۵ - ۱۹۲؛ لسان‌المیزان، ۴۳۷/۵ - ۴۳۸؛ النجوم الزاهرة، ۲۸۶/۳؛ شذرات الذهب، ۳۳۹/۲ - ۳۴۲؛ کشف الظنون، ۲۵/۱ و موارد دیگر؛ هدیة‌المعارفین، ۳۸/۲؛ ایضاح‌المکنون، ۳۱۱/۱؛ دیوان‌الاسلام، ۲۰۸/۳؛ الاعلام زرکلی، ۱۳۶/۷؛ معجم‌المؤلفین، ۱۰۵/۱۲ (۷۶۸/۳)؛ خزائن‌الکتب‌العربیة فی‌الخطافین، ۷۱۹/۲؛ الکتاب‌العربی‌المخطوط و علم‌المخطوطات، فواد‌ایمن‌سید، ۲۶۵/۱؛ تاریخ‌الادب‌العربی‌عمر‌فروخ، ۴۳۸/۲ - ۴۴۱؛ بروکلان، ۱۴۹/۱ - ۱۵۰ و ذیل ۲۱۸/۱؛ روایات‌الجنات، ۳۱۵/۷ - ۳۲۰؛ ریحانة‌الادب، ۴۷۸/۳؛ اعیان‌الشیعة، ۹۷/۱۰؛ ریاض‌العلماء، ۱۷۳/۷؛ الکنی و‌اللقاب، ۳۳۰/۲؛ طبقات‌اعلام‌الشیعة (قرن‌الرابع)، ص ۳۲۴؛ الذریعة، ۳۱۴/۱ - ۳۱۵ و نک: فهرست‌اعلام‌الذریعة، ۱۱۹۹/۲؛ تاریخ‌الثراث‌العربی، سزگین، ۱۷۱/۲/۱ - ۱۷۵ (۳۳۰ - ۳۳۱)؛ فهرست‌الخدیویة، ۲۶۸/۴؛ مجلة‌المورد، مجلد ۴، عدد ۱، ص ۱۹۶؛ دائرة‌المعارف‌الاسلامیة، ۳۸۷/۱۴ - ۳۹۲.

۲. الأغانی، ۲۱/۹ - ۳۵؛ معجم‌الادباء، ۲۶۰/۱ - ۲۷۷.

۳. تاریخ‌بغداد، ۱۹۸/۴.

۴. تاریخ‌الاسلام‌ذهبی، ص ۱۳۱.

۵. سیر‌اعلام‌النبلاء، ۳۰۱/۱۵.

۶. معجم‌الادباء، ۱۱۰/۱۹.

۷. وفیات‌الاعیان، ۳۵۷/۴.

۸. المنتظم‌ابن‌جوزی، ۶۸/۱۴.

۹. وفیات‌الاعیان، ۳۵۷/۴.

۱۰. معجم‌الادباء، ۱۱۰/۱۹.

بودند در مورد آن بوستان و زیبایی آن جو یا شد، هریک از همراهانش در تعریف و توصیف و زیبایی آن بوستان مطالبی گفتند؛ اما الرازی بالله گفت: بازی شطرنج صولی، از همه آنچه شما توصیف کردید، بهتر و زیباتر است.^۱

صولی، پس از وفات الرازی بالله، بغداد را ترک کرد و به بجمکام و واسط سفر نمود و پس از وفات المتقی، خلیفه عباسی، در ۳۳۳ قمری / ۹۴۴ م، به بغداد بازگشت، اما دیری نپایید که به دلیل نقل خبری در حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و یا تعریف از علویان، مورد تعقیب عامه و خاصه و اهالی بغداد قرار گرفت و در صدد قتل وی برآمدند، اما به او دست نیافتند، وی پنهانی از بغداد به بصره رفت و در آنجا متواری و پنهان بود، تا آنکه در سال ۳۳۵ و یا ۳۳۶ قمری، در همانجا، دیده از جهان فرویست.^۲ به احتمال زیاد وی در اواخر عمر خود، تمایلات فراوانی به آل‌البیت پیدا کرد و به بیان فضایل و مناقب آنان پرداخت و همین مسئله موجب دشمنی اهل سنت در بغداد با وی شد و مورد تعقیب قرار گرفت و اتفاقاً عمر فروخ نیز، به این مطلب اشاره کرده است.^۳ و به همین دلیل، سید محسن امین و آقابزرگ تهرانی، او را در شمار علما و اعیان شیعه، به شمار آورده‌اند.^۴

آثار و تألیفات صولی بغدادی:

ابوبکر صولی، یکی از پرکارترین کاتبان و ادیبان زمان خود بوده است. او در زندگی ادبی خویش، بسیار تحت تأثیر ابن‌معتز بوده است،^۵ اما شهرت وی، به عنوان مورخ، به کتاب معروف او، الاوراق، باز می‌گردد که در شرح حال خلفای بنی‌عباس نوشته است؛ ولی این کتاب چنان‌که شایسته آن بوده، در نظر کسانی که درباره او سخن گفته‌اند و شرح حال او را نوشته‌اند، چندان حجت نیست و مورد مذاقه و استناد قرار نگرفته است، اضافه بر این او را در این کتاب به سرقت ادبی متهم نموده‌اند و گفته‌اند که وی این کتاب را از روی کتاب اشعار قریش، از احمد بن بشر مرثدی (م ۲۸۵ ق) استنساخ کرده؛^۶ اما مسعودی او را ستایش کرده و مورد تمجید قرار داده^۷ و این نشان می‌دهد که اتهام سرقت ادبی به او بیشتر، متأثر از کینه‌ورزی مورخان متعصب اهل سنت است. اتفاقاً افرادی که این اتهام را به او زده‌اند، خود به دانش گسترده او در مورد اخبار خلفا، وزرا، سلاطین و طبقات شعرا، اعتراف کرده و او را ستوده‌اند، چنان‌که پیش از این اشاره کردیم.

صولی دارای آثار و تألیفات فراوانی است که ابن‌ندیم و دیگران به تفصیل از آنها یاد کرده‌اند. حجم انبوهی از تألیفات و آثار او شامل

گردآوری و تدوین اشعار و دواوین شعری شاعران است که به اختصار اشاره می‌شود. او که علاقه فراوانی به ادبیات عرب و اشعار شاعران داشت به جمع اشعار و تدوین دواوین کسانی مانند: سید حمیری، ابوبکر صنوبری، ابوشراعه قیسی، عباس بن احنف، ابوالقاسم خبزرزی بصری، مسلم بن ولید، دعبل خزاعی، ابوالشیص، ابوالفراس، ابوتمام طائی، بحتری، ابن‌معتز، ابراهیم بن عباس صولی، خالد بن یزید کاتب، ابن‌رومی و ابوالحسن طباطبایی علوی، پرداخت و در آغاز دواوین آنان به ذکر شرح حال و اخبار آنان پرداخت و همچنین دیوان الحماسه و برخی از دواوین شاعران دیگر را شرح کرد و در کتابهای مستقل دیگری به عنوان: اخبار الشعراء المحدثین و اخبار شعراء مصر و غیر آنها به بیان شرح حال شاعران و ادیبان عرب پرداخت.

به این تریب، وی تنها در رشته ادبیات عرب، دارای آثار و تألیفات فراوانی است که ذکر یک‌یک آنها در این مختصر نمی‌گنجد، اما برخی از دیگر آثار وی عبارتند از:

الامالی؛ ادب الکاتب؛ اخبار القرامطه؛ الانواع؛ العباده؛ الفتره؛ الوزراء؛ الشطرنج؛ اخبار الخلفاء و الشعراء؛ ناتمام؛ اخبار ابن هرمة الشاعر؛ اخبار اسحاق الموصلي؛ اخبار ابن عمر و بن العلاء؛ الشامل في علم القرآن؛ النوادر.^۸

اما آثار و تألیفات موجود وی عبارتند از:

۱. الاوراق في اخبار آل‌عباس و أشعارهم، مهم‌ترین و مشهورترین و بزرگ‌ترین اثر صولی در چند جلد؛ اما ناتمام که قسمتهایی از آن موجود است. از جمله یک مجلد آن شامل حوادث سالهای ۲۲۷- ۲۵۶ ق که در کتابخانه عمومی لنینگراد موجود است و جلد دیگری از آن شامل حوادث سالهای ۳۲۲- ۳۲۹ ق، در کتابخانه شهید علی، به شماره ۲۱۴۱ و از این بخش نسخه‌ای در پاریس، به شماره ۴۸۳۶ وجود دارد و جلد دیگر آن، در قاهره و نسخه‌ای دیگر از این بخش، در آصفیه و نسخه‌ای در کتابخانه لنینگراد موجود است و این اجزا،

۱. وفيات الاعيان، ۳۵۹/۴.

۲. وفيات الاعيان، ۳۶۰/۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۰۲/۱۵؛ تاریخ التراث العربي، سزگین، ۱۷۱/۲/۱.

۳. تاریخ الادب العربي عمر فروخ، ۴۳۹/۲.

۴. اعیان الشیعة، ۹۷/۱۰؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن الرابع)، ص ۳۲۴.

۵. زهر الآداب حصری، ۱۲۳/۴.

۶. نک: تاریخ بغداد، ۵۴/۴؛ الفهرست ابن‌ندیم، ص ۱۲۹، ۱۶۸؛ معجم الادباء، ۵۸/۲.

۷. مروج الذهب، ۱۶/۱- ۱۷.

۸. الفهرست ابن‌ندیم، ص ۱۶۷- ۱۶۸؛ معجم الادباء، ۱۱۱/۱۹.

به کوشش هایوارث - دن، در سه جلد با عناوین:

الف. اخبار الشعراء المحدثین، لندن، ۱۹۳۴ م؛

ب. اخبار الراضي و المتقي، قاهره، ۱۹۳۵ م؛

ج. اشعار اولاد الخلفاء و اخبارهم، قاهره، ۱۹۳۶ م؛

منتشر شده‌اند و از این سه بخش، اخبار الراضي، از سوی کانار، در الجزایر، در ۱۶۴۶ م، به زبان فرانسه، ترجمه شده است.

همچنین بخشی از کتاب الاوراق، به شماره «۴۸۶۶»، در کتابخانه طلعت موجود است.

۲. ادب الکتاب، به کوشش محمد بهجت اثری، در قاهره، در ۱۹۲۲، از روی نسخه بغداد، چاپ شده است.

۳. دیوان ابي تمام، نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های عارف حکمت مدینه و ظاهره دمشق و ایاصوفیه، در استانبول، موجود است.

۴. اخبار ابي تمام، به کوشش خلیل محمد عساکر، محمد عبده عزام و نظیر الاسلام هندی، در قاهره، در ۱۹۳۷ م، چاپ و انتشار یافته است.^۱

۵. دیوان عبدالله بن المعتز با عنوان شعر ابن المعتز، به کوشش ب. لورین، در استانبول، در ۱۹۴۵ - ۱۹۵۰ م انتشار یافته است.

۶. کتاب الشطرنج (الکبیر)، نسخه‌هایی از آن در کتابخانه عاطف، سرای ریوان کشک و جوروم، در ترکیه، موجود است.

۷. منصوبات الشطرنج، نسخه‌ای از آن در سرای ریوان کشک، در ترکیه موجود است.

۸. اخبار البحتری، که در حقیقت شرح دیوان بحتری است و به کوشش صالح الاشر، در دمشق، در ۱۹۶۷ م، در بیروت، منتشر شده است.

۹. وقعة الجمل، نسخه‌ای از آن در ظاهره، به شماره «۱۲۹» و عکسی از آن در معهد المخطوطات، به شماره «۶۴۰»، موجود است.

۱۰. جزء فيه احادیث و اخبار، که نسخه‌ای از آن در قاهره، بخش حدیث، به شماره «۱۵۵۸»، موجود است و احتمال دارد، همان کتاب الامالی وی باشد.

۱۱. اخبار العباس بن الاحنف، که ابن ندیم، در ص ۱۵۱ الفهرست و ابوالفرج اصفهانی، در الاغانی، ۸/۳۵۲ - ۳۵۵، ۳۵۷ - ۳۷۰، ۳۷۲، از آن، مطالب نقل کرده‌اند.^۲

۱۲. دیوان ابراهیم بن عباس صولی، که به کوشش عبدالعزیز میمنی، در کتاب الطرائف الادبیه، در قاهره، در ۱۳۳۷ ق، چاپ شده است.

شیفتگی صولی به کتاب:

صولی شیفتگی فراوانی به کتاب داشت، از این رو شهرت بسیاری در گردآوری کتاب و حسن تنظیم و ترتیب و حرص و ولع به کتاب، پیدا کرد. از هری، به نقل از ابوبکر بن شاذان، گفته است که: صولی خانه‌ای بزرگ و مملو از کتاب داشت و در حقیقت کتابخانه‌ای بزرگ تشکیل داده بود که در آن از هر نوع کتاب، در رشته‌های گوناگون فراهم آورده بود و کتابها را به بهترین و زیباترین شکلی طبقه‌بندی نموده و هر کدام را به تناسب موضوع در یک ردیف چیده بود و هر ردیف را به رنگی خاص جلد نموده بود؛ به گونه‌ای که یک ردیف به رنگ قرمز و ردیف دیگر به رنگ سبز و ردیف سوم به رنگ زرد و همچنین ردیفهای دیگر، هر یک را به رنگی خاص جلد کرده بود که به کتابخانه وی، جلوه‌ای ویژه و زیبا می‌بخشید. او می‌گفت: همه این کتابها را استماع کرده و از اساتید شنیده‌ام و در واقع همه آنها را مطالعه و قرائت کرده بود.^۳

برخی نوشته‌اند، هنگامی که می‌خواست به کتابی مراجعه کند و یا کسی از او موضوعی را می‌پرسید، غلام خود را صدا می‌زد و به او می‌گفت: فلان کتاب را که در ردیف فلان قرار دارد، برایم بیاور!^۴ و این نشان می‌دهد که وی به اسامی و موضوع و ترتیب طبقه‌بندی شده آنها اطلاع کافی داشت و به دقت می‌دانست که هر کتاب، در کدام ردیف قرار گرفته است. در همین مورد ابوسعید عقیلی وقتی سخن صولی را به غلامش شنیده بود، به طنز اشعاری سرود که به این شرح است:

أما الصولی شیخ
ان سألناه بعلم
قال: یا علمان هاتوا
اعلم الناس خزانة
نبتغی عنه الابانة
ازمة العلم فلانة^۵

بنا به گفته ابن فوطی، گویا صولی کتابخانه‌ای نیز، جهت پدر المقتدر بالله عباسی، تأسیس کرده بود که بعدها به المقتدر ارث رسیده بود.^۶

۱. تاریخ التراث العربی، سزگین، ۱۷۲/۲/۱ - ۱۷۳؛ تاریخ الادب العربی، عمر فروخ، ۴۴۰/۲ - ۴۴۱.

۲. تاریخ التراث العربی، سزگین، ۱۷۳/۲/۱ - ۱۷۵؛ تاریخ الادب العربی بروکلیمان، ۱۵۰/۱ و ذیل ۲۱۸/۱؛ تاریخ الادب العربی، عمر فروخ، ۴۴۱/۲.

۳. تاریخ بغداد، ۲۰۲/۴؛ المنتظم ابن جوزی، ۳۶۱/۶؛ خزائن الکتب العربیه فی الخافقین، ۷۱۹/۲؛ کتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، فؤاد ایمن سید، ۲۶۵/۱.

۴. معجم الادباء، ۱۱۰/۱۹ - ۱۱۱.

۵. وفيات الاعیان، ۳۶۰/۴؛ معجم الادباء، همانجا.

۶. معجم الادب، ۳۰۱/۳ (شماره ۲۶۶۷).